

چیستی و جایگاه «پرسش» در آثار هیدگر متقدم

احمدعلی حیدری^۱، علی حاتمیان^۲

چکیده: «پرسش هستی» مشهورترین دغدغه‌م‌ترین هیدگر در سراسر دوران حیات فکری او است. این پرسش بنا بر روایت خود او، از آغازین گام‌ها تا لحظه مرگ پیوسته توجه فیلسوف فرایبورگ را به خود معطوف داشت و تمام آثار و نوشته‌های او را می‌توان در زمینه این پرسش نگریست. اما فهم دامنه معنایی و ساختار صوری پرسش هستی، متوقف به درک دقیق چیستی پدیدار «پرسش» در هیدگر و نحوه ارتباط آن با هستی و انسان است. بر این اساس، مقاله حاضر بر آن است تا با طرح افق معنایی عام «پرسش» در تاریخ فلسفه، رویکرد هیدگر را به این عامل بنیادین روشن سازد تا از این طریق، در پژوهش‌های دیگر، نور بیشتری بر «پرسش هستی» در آثار او افکنده شود. در این مسیر ابتدا اهمیت، چیستی و محوریت پرسش در تاریخ فلسفه به اختصار مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در ادامه، پس از طرح تصور هیدگر از این پدیدار در رساله هستی و زمان، نحوه تکوین این تحلیل در آثار متقدم او در چارچوبی واحد بررسی خواهد شد. در نهایت، ارتباط پرسش هستی با انسان، به‌عنوان ویژگی بنیادین دازاین، پایان‌بخش تحلیل خواهد بود.

واژگان کلیدی: پرسش، دازاین، هستی، پرسش هستی، پدیدار، هستی و زمان، پرسش راه‌نما، پرسش بنیادین

The Nature and Role of Question in Heidegger's Early Thought

Ahmad Ali Heydari, Ali Hatamian

Abstract: “Question of Being” is Martin Heidegger’s most famous concern throughout his intellectual life. This question, according to his own narrative, has started from the very beginning to the moment of his death, and all of his writings can be traced back to this question. However, understanding the meaning and formal structure of the question of being, is essentially based on an understanding of the way Heidegger use the phenomenon of “question” and its relation to the essence of human beings. The present paper’s goal is to illuminate Heidegger’s approach to this fundamental element by laying down the meaning horizon of “question” in the history of philosophy, so that the how and why of using “Question” in his early works come to light. To do this, first, the significance, the nature and the central role of the question in the history of philosophy will be examined. Next, by discussing Heidegger’s conception of phenomenon of Question in Being and Time, and his early lectures, Questioning’s formal formulation and material determination will be discussed.

Keywords: Being, Dasein, Question, Seinsfrage, Phenomenon, Being and Time, Leitfrage, Grundfrage

مقاله

مارتین هیدگر در رساله هستی و زمان تلاش برای صورت‌بندی «پرسش هستی» را با تعیین شرایط ضروری برای آن آغاز می‌کند. بر این اساس باید پیش از ارائه صورت‌بندی مناسب برای پرسش از معنای هستی، ساختار پرسندگی^۱ به‌طور کلی آشکار شود تا موقعیت خاص و نسبت این پرسش با دیگر پرسش‌ها روشن گردد. اما پیش از برآوردن این الزام ابتدایی، از درکی ولو مبهم از ساختار پرسندگی برخورداریم و اساساً تلاش برای پرسش از پرسندگی، خود مستلزم فهم پیشینی این مفهوم نزد ما موجودات انسانی است. البته هیدگر در صورت‌بندی پرسش، پاسخ کاملی به آن نمی‌دهد، بلکه می‌کوشد تلقی اولیه و پایه‌ای از ساختار پرسندگی ارائه کند و بحث را با روشن‌سازی مداوم این ساختار پیش برد. بر این اساس در هستی و زمان میان آشکارسازی «پرسش هستی» و معنای آن و توصیف و تفصیل ساختار پرسندگی ارتباط مستقیمی وجود دارد؛ چنان‌که می‌توان این هر دو را بیانی متفاوت از دغدغه‌های واحد به شمار آورد.

البته هستی و زمان نخستین موضعی نیست که هیدگر در آن کوشیده است ساختار پرسندگی را به‌عنوان وجهی از هستی انسان و بلکه بنیاد آن توصیف کند و درس‌گفتارهای متقدم او آکنده از رجاعات مکرر به پرسش و ارتباط آن با ذات انسان هستند. در نگاه هیدگر متقدم، پرسندگی هستنده پرسنده به هیچ روی برآمده از افکار اتفاقی، قالب‌های از پیش معین‌شده علمی یا محصولات «صنعت عظیم مسائل»^۲ نیست:

پیش نهادن پرسش‌ها؛ پرسش‌ها نه افکار اتفاقی و روی داده هستند و نه «مسائل» امروزی که با ژست ژرفا، از مقولات، آموخته‌های کتابی و اوراق مکتوب بیرون کشیده می‌شوند. پرسش‌ها برآمده از رویارویی با خود موضوع هستند و خود موضوع جایی ست که چشمان [بیننده] آن‌جاست.^۳

موضع صریح و تند هیدگر علیه صنعت مدرن مسئله‌پروری، پیش از این متن نیز خود را با بیانی ملایم‌تر در درس‌گفتار تفسیر پدیدارشناسختی ارسطو (جلد ۶۱ مجموعه آثار) و پیش‌تر از آن، در درس‌گفتار دوران‌ساز زمستان ۱۹۱۹ (جلد ۵۷/۵۶ مجموعه آثار)، نشان می‌دهد. آنچه در این نمونه‌ها مورد توجه خاص هیدگر است، تلاش برای خارج ساختن فلسفه از قامت دانشی میان‌دیگر دانش‌ها است.

از دید او فلسفه به تدریج نگاه خویش را از پرسش‌ها بازگرداند و به مسائل معطوف ساخته است.

1. Questioning\Fragen

2. großen Betrieb mit Problemen \ great industry of problems

3. Heidegger, 1999: 4

حیدری، حاتمیان

به بیان دیگر، اگر در علوم (اعم از تجربی و انسانی) با تبدیل مشکل به مسئله، کوشش بر آن است که پاسخ «صادق»، «مطلوب» و «قابل استفاده» به دست آید، فلسفه باید سطحی عمیق‌تر را پیش چشم قرار دهد و پیوند میان هسته درونی همین مسائل و وجود خاص بشر را جستجو کند. نقد او بر این گرایش مسئله‌محور در فلسفه بیش از هر چیز شکاکیت برآمده از تنوع مسائل و فقدان هسته درونی یکپارچه در علوم را در بر می‌گیرد. امری که در مسیر تاریخی علوم، به تدریج پیوند میان «انسان» و وجود خاص او را با علوم و یافته‌های آن گسسته است و باید از طریق بازگشت به پرسش‌ها، بار دیگر این پیوند را زنده کرد.

بدین‌گونه می‌توان با تحلیل مضمونی و با تکیه بر دامنه وسیعی از رجاعات مستقیم، «پرسش» را اگر نه مضمون اصلی، دستکم یکی از مفاهیم اساسی پیش روی هیدرگرت در این دوران به شمار آورد. در نوشتار حاضر، نگارندگان بر آن‌اند تا چگونگی، دلایل و شیوه اولویت‌بخشی به «پرسش» و چیستی و هستی آن را در هیدرگرت، در پرتو آثار مقدم او آشکارتر سازند. امری که با بررسی دامنه معنایی پرسش در فلسفه و ارائه سیری تاریخی از ظهور آن، مقدمات لازم برای درک تحلیل هیدرگرت را در دوران پیش از انتشار هستی‌زمان و در آن فراهم می‌سازد.

دامنه معنایی عام و کاربرد اختصاصی «پرسش» در فلسفه

اگر فلسفه را در چارچوب گونه‌ای تأمل انتقادی و بررسی بی‌پیش‌فرض بنگریم، مفهوم پرسش اهمیت ویژه خود را آشکار خواهد ساخت. پرسش مهم‌ترین ابزار تفکر برای گشودن قلمرو تأمل و دستیابی به بنیادهاست. متفکران در طول تاریخ پیوسته در حال کوشش برای طرح پرسش‌ها بوده‌اند و در هر عصر، پرسش‌های پیشینیان را مورد بازبینی قرار داده و پاسخ‌های آن‌ها را کنار گذاشته‌اند تا پرسش‌ها را دیگر پرسش روی تفکر قرار گیرد. به این ترتیب اگر تاریخ تفکر را در قالب یک کل بنگریم، با مجموعه‌ای از پاسخ‌ها رویارو نخواهیم شد، بلکه سیطره کامل پرسندگی بشر در تاریخ تفکر هویدا می‌گردد.

از لحاظ زبانی، پرسش بیانی‌ست از شناختی ناقص یا فرضیه‌ای نیازمند اثبات^۱. این نیاز به داوری، اثبات و تکمیل، فرد یا چیزی را به پرسش می‌گیرد و کامل شدن شناخت یا اثبات فرضیه را از او طلب می‌کند. این معنا ناظر به طلب، نیاز و درخواست در معنای لغوی واژه نیز به گوش می‌رسد؛ چنان‌که واژه پرسش در فارسی، سؤال در عربی، یا Quest در انگلیسی جملگی در بنیاد خود ناظر به «درخواست» هستند و کاربرد گزاره‌ای و شناختی تنها پس از این معنای عام دسترس‌پذیر شده است.

Heydari, Hatamian

شاید نخستین نمونه از کاربرد فلسفی پرسش و اهمیت آن را بتوان در رسالهٔ *منون افلاطون* یافت. در این گفتگو، سقراط بردهٔ جوان و دانش‌نیاموخته‌ای را با رشته‌ای از پرسش‌ها هدایت می‌کند تا آنچه را می‌داند، بار دیگر به او یادآور شود و از نو بشناساند. دستیابی به این دانش که تحت عنوان «دانش پیشین» از آن یاد می‌شود، در تحلیل افلاطون هدف اصلی پرسش است، به گونه‌ای که می‌توان از آن به عنوان ابزار یادآوری نام برد^۱. البته این نمونه صرفاً به جهت تمرکز بر ساختار پرسندگی واجد اهمیت است؛ چنان‌که سراسر گفتگوهای افلاطون با تکیه بر پرسش به پیش می‌روند و خرمگس آن در مقام «مامای حقیقت» با تکیه بر ابزار پرسندگی، در پی برون آوردن آن از ژرفای روح مخاطبان خویش است.

بر این اساس و در ادامهٔ سنت افلاطونی و دامنهٔ دانشی که فلسفه نامیده می‌شود، از ارسطو تا دکارت، کانت و هیدگر، پرسندگی کلیدی‌ترین مفهوم حاکم بر این دامنه بوده است. به عنوان نمونه ارسطو در بحث از مقولات در واقع به پرسش‌ها می‌پردازد و آنچه در ادامهٔ سنت فلسفی به مقولات و امور ماهوی تبدیل شد، در واقع بر اساس اصطلاحات ارسطویی، مجموعه‌ای از پرسش‌ها (پرسندگی‌ها) است. چنان‌که مفهوم پایه «جهتی»، در کنار «چندی»، «چونی»، «کجایی»، «کی‌ای» و دیگر مقولات ارسطویی، ساختار ویژه‌ای از پرسندگی را پی افکنده‌اند و مابعدالطبیعه را در مقام پاسخ به این پرسش‌ها ساختار بخشیده‌اند.

رنه دکارت را نیز به عنوان فیلسوف مؤسس عصر جدید، در همین راستا می‌توان تحلیل کرد. شیوهٔ شک دستوری در حقیقت به «پرسش» کشیدن هر چیز پیش روی ذهن، برای درهم شکستن امور بی‌بنیاد و غیر یقینی‌ست. دکارت در ابتدای مسیر تأملات خویش، به صراحت توصیه می‌کند که هر پویندهٔ استوار اندیشه، پیش از هر کار، باید یک بار تمام داشته‌های ذهنی خود را به بوتۀ پرسش بسپارد و با دیدهٔ تردید در آن‌ها بنگرد.^۲ امانوئل کانت نیز در همین زمینه، متن مشهورترین رسالهٔ خود را با چنین عباراتی آغاز می‌کند:

خرد آدمی در رده‌ای از شناخت‌های خویش دارای این سرنوشت ویژه است که پرسش‌هایی سربرار آن می‌شوند که آن‌ها را نمی‌تواند کنار زند، زیرا این پرسش‌ها به وسیلهٔ خود طبیعت خرد در برابر خرد نهاده می‌شوند [..] وقتی متوجه می‌شود که بدین شیوه کارش همواره باید ناسرانجام بماند - چون پرسش‌ها هرگز قطع نمی‌شوند - آن‌گاه خود را ملزم می‌بیند به آغازهایی پناه برد که از همهٔ کاربردهای ممکن تجربه ترا می‌گذرند و با این همه، چنان نامشکوک‌کننده به نظر می‌رسند که حتی خرد عادی

آدمی هم با آن‌ها در توافق است.^۱

این خط تحلیلی و تلاش برای استفاده از پرسش به‌عنوان ابزار تحقق یقین، با ظهور پدیدارشناسی و نزد کسانی چون هوسرل و هیدگر، دامنه‌ معنایی پرسش را به شیوه‌ای بی‌نظیر گسترش داد. چنان‌که موقعیت محوری پرسش در کنش فلسفی به‌صورتی درآمد که اساساً تقدم بر کاوش مفهومی در آن مورد تردید قرار گرفته است. به بیان دیگر موقعیت پرسش آن‌چنان محوری قلمداد شد که فهم آن به سبب کاربرد پرسش در همین فرایند فهم به نوعی دور می‌انجامید.

هوسرل پدیدارشناسی را همچون گونه‌ای مقدمه می‌نگریست و خود را همواره در موضع آغازین قلمداد می‌کرد. بدین قرار، پرسش در مسیر تأملات او جایگاهی ابتدایی و مقدم دارد و ساختارهای نظری و پاسخ‌ها صرفاً از پی تحلیل دوباره و چندباره همین پرسش‌ها هویدا شده‌اند. در واقع می‌توان آثار هوسرل را در چارچوب دو جنبه متفاوت مورد بررسی قرار داد، که در یکی مجموعه‌ای از پرسش‌های محوری و در دیگری پاسخ‌های خاص هوسرل به این پرسش‌ها ارائه شده است.

بر این اساس هرچند پرسش‌های هوسرل پیوسته در جریان باقی مانده‌اند، پاسخ‌های خاص او هر یک مرحله‌ای از تکامل فکری پدر پدیدارشناسی را نشان می‌دهند و بارها توسط خود او به پرسش کشیده شده‌اند. در حقیقت هوسرل و شاگردان او، از جمله هیدگر، پدیدارشناسی را برآمده از پرسندگی و پرسش‌های انسانی می‌دانند و کاوش در قلمرو این پرسش‌ها و درک دقیق‌تر و صورت‌بندی عمیق‌تر آن‌ها را وظیفه اساسی فلسفه به شمار می‌آورند.^۲ بدین‌گونه انسانیت در دید پدیدارشناسان از امری گوهرین (به هر معنا) خارج می‌شود، و انسان به‌عنوان پرسش (نزد هیدگر و سارتر) یا «در پرسش نهادن» (نزد لویناس) موضوع پژوهش فلسفی قرار می‌گیرد.^۳

پرسش هیدگر از ساختار پرسندگی

هیدگر در ادامه، به موازات و در نقد همین سنت بنیادین فلسفی، دامنه این دانش را با پرسندگی پیوندی ژرف‌تر می‌زند. البته پرسندگی نزد او صراحتاً نه به هدف یافتن پاسخ، بلکه ناظر به ویژگی هستی‌شناسانه پرسش در هستنده پرسنده است. به این ترتیب «پرسش هستی» نزد او با «هستی پرسش» پیوند می‌یابد. او در مقدمه‌ای بر متافیزیک پرسش و پرسندگی را به‌عنوان تنها شیوه اصیل و درست برای شناخت آنچه دازاین را به‌تمامی ظاهر می‌سازد، توصیف می‌کند؛ از این‌رو درک انسان از هستی خود و «هستی چنان هستی» ارزشمندترین موضوع برای پرسندگی انسان و اصیل‌ترین

Heydari, Hatamian

نحوه ظهور او است (۱). این چنین است که هیدگر از باور به محوریت پرسش نزد فلاسفه و اهمیت آن در علوم گذر می‌کند و به قلمرویی تازه، ناظر به جایگاه اساسی پرسش برای شناخت ذات انسان و در نهایت معرفی «دازاین در مقام پرسش»، گام می‌نهد. بدین گونه پرسش همانا انسان و انسان همانا پرسش است و هر بیان در باب پرسش، به صورت مستقیم با تلقی و تحلیل انسان ارتباط می‌یابد. هیدگر از سال‌های ابتدایی دهه سی میان دو گونه پرسش فلسفی تمایز می‌نهد که در فهم رویکرد او به «پرسش» در دوران متقدم نیز سودمند است:

۱. «پرسش راه‌نما» در سنت متافیزیکی: «هستنده چیست؟»

هیدگر متافیزیک را نامی برای پرسندگی فلسفه در سنت تاریخی آن می‌داند و پرسش‌های متفاوت متافیزیکی را جملگی با راه‌نمایی پرسشی واحد تحلیل می‌کند. پرسشی که مبانی، مبادی، سرچشمه‌ها یا بنیادها را به پرسش می‌گیرد. این پرسش ناظر به آن چیزی است که در یونان باستان *αρχή* نامیده می‌شد و به اصل یا علت بازگردانده شده است. از دید هیدگر این اصل در جهان یافتنی نیست؛ زیرا با ذات اشیا مرتبط است و صرفاً با تحلیل ماهیت آن‌ها خود را نشان می‌دهد. تمام پرسش‌های متافیزیکی، در تنوع گسترده آن‌ها، به این پرسش راه‌نما بازمی‌گردند و به آن فروکاسته می‌شوند. بدین گونه اگر زبان معلم اول را به کار گیریم، فلسفه در چارچوب «پرسش راه‌نما» پیوسته در پی «هستنده» است و پرسش‌های دیگر از طریق این پرسش هدایت می‌شوند.^۲

هیدگر بر آن است که هر چه این پرسش بیشتر در مقام راه‌نمایی قرار گیرد و مدت بیشتری در این جایگاه بماند، «خود پرسش» کمتر به موضوع پژوهش بدل می‌شود. در پرسش راه‌نما، پاسخ و یافتن آن از پیش مورد توجه پرسنده است و پاسخ‌هایی همچون فوسیسیس، مخلوق، جوهر یا «اراده به قدرت» برای آن مطرح شده است؛ اما تمام این پاسخ‌ها به هر حال در چارچوب گشوده شده توسط پرسش راه‌نما و در پاسخ به «هستنده چیست؟» ارائه شده‌اند.^۳ از این جهت پاسخ‌های متافیزیکی به پرسش راه‌نما متضمن موضعی خاص نسبت به «کلیت» است که هیدگر آن را «موضع بنیادین متافیزیک» می‌خواند. به این ترتیب، پرسش راه‌نما (اولاً) دل‌مشغول پاسخ است و به همین سبب (ثانیاً) پرسندگی در آن پژوهش ناشده و نامکشوف باقی می‌ماند.^۴

1. Heidegger, 2000: 87

3. Blok, 2015: 306

5. Blok, 2015: 306

2. Leitfrage

4. Dahlstrom, 2013: 176

۲. «پرسش بنیادین» در هستی‌شناسی بنیادین: [معنای] هستی چیست؟

البته هیدگر نیز علی‌رغم انتقاد از متافیزیک، فلسفه را با پرسندگی تعریف می‌کند و کنش فلسفی را در پرسندگی امکان‌پذیر می‌داند. با این حال شیوه او نه معطوف به یافتن پاسخ، بلکه در پی آشکارسازی ارزش پرسندگی و علت و عامل طرح آن است. این شیوه پرسیدن را هیدگر پرسش بنیادین^۱ می‌نامد که در پی بیدار ساختن توانایی انسان در پرسیدن این پرسش است؛ امری که همواره از ناخشنودی دزاین برمی‌خیزد.^۲ پرسش بنیادین از آن‌رو که با نظر به هستی طرح می‌شود، به‌طور طبیعی در نسبت با هستندگان بی‌معناست و در حقیقت خود را به پرسش می‌کشد و می‌پرسد که «چگونه هستی به این‌گونه که فهم‌شده، فهم شده است؟» لذا برخلاف پرسش متافیزیکی راه‌نما که پرسنده در آن در کنار پرسش و بیرون از آن ایستاده است، در پرسش بنیادین، پرسنده که همانا دزاین است، به جای موضعی بی‌طرف، خود در میانه پرسش قرار می‌گیرد و تحلیل‌ها جملگی به اصیل‌ترین جنبه هستی او باز می‌گردد.^۳ به این ترتیب، پرسش بنیادین در فرایند پرسیدن هستی پرسنده را به مخاطره می‌افکند؛ چراکه هر روشن‌سازی مستقیماً خود او را مخاطب قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، تمایز هستی‌شناسانه که در نگاه هیدگر پایه و اساس تحلیل هستی‌شناسانه است، در پرسش راه‌نما پنهان باقی می‌ماند و بدین‌گونه متافیزیک به تاریخ فراموشی هستی بدل می‌شود. حال آن‌که پرسش بنیادین تمایز میان هستی و هستنده را آشکار می‌کند و راه خروج از غفلت را می‌گشاید.^۴

جایگاه پرسش در هستی و زمان

رساله هستی و زمان را می‌توان هم‌زمان دقیق‌ترین صورت‌بندی «پرسش هستی» و جدی‌ترین بحث او درباره «پرسش بنیادین» به شمار آورد. هیدگر در مقدمه این متن، پس از اشاره به محدودیت‌های برآمده از سنت فلسفی، «طرح» دوباره «پرسش هستی» را اصلی‌ترین رسالت فلسفه قلمداد می‌کند. اما به‌جهت ابتدای صورت‌بندی پرسش هستی بر درک دقیق «پرسش»، ابتدا به ساختار صوری آن می‌پردازد. او پرسندگی را به‌عنوان «جستنی آگاهانه برای ..» تعریف می‌کند. این چنین است که پرسندگی به‌عنوان گونه‌ای جستنی، همواره «درباره» یا «در پی» چیزیست. به‌علاوه این تعبیر نشان می‌دهد که پرسندگی با «هست» و «چه‌هست» هم‌زمان در ارتباط است.^۵

در گام بعدی، هیدگر با طرح ساختار زیر، از عناصر مقوم هر پرسش (یا به عبارت بهتر، پرسندگی)

1. Grundfrage

2. Ibid

3. Dahlstrom, 2013: 176

4. Ibid

پرده بر می‌دارد:

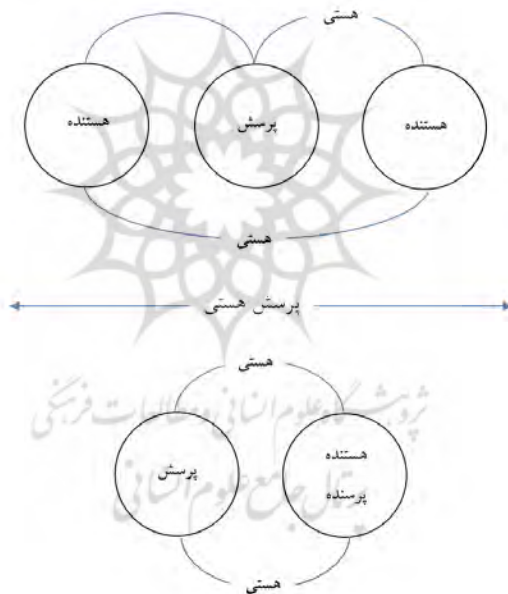
۱. آن‌چه در آغاز جُسته می‌شود یا آغاز پرسش^۱

۲. آن‌چه در انجام جُسته می‌شود یا انجام پرسش^۲

۳. آن‌که/چه از او جُسته می‌شود یا مرجع پرسش^۳

۴. آن‌که می‌جوید یا پرسنده پرسش^۴

بر اساس این تقسیم، «پرسش» جستاری است که در آن، کسی برای جستن چیزی، همان را از کسی بجوید. مطابق تحلیل هیدگر، ظهور این ساختار چندگانه در نسبت با «پرسش هستی» بدین گونه است که هستنده‌ای که همانا دازاین است، هستی را به‌عنوان آغاز جستار در هستنده‌ای که همانا دازاین است، «می‌جوید» و در انجام جستار در پایان آن را «می‌جوید» (می‌یابد).



نمودار ۱ - ساختار صوری پرسش هستی

1. Gefragte/That is asked about
2. Erfragte/ That which is to be found by the asking
3. Befragte/That which is interrogated

۴. نگارنده در این جا از دوگانگی معنایی مصدر «جستن» بهره گرفته است که معنای جستجو و یافتن را هم‌زمان در بر دارد. این شیوه به موازات واژه‌پردازی هیدگر با تکیه بر مصدر fragen و تبدیل جنبه‌های دیگری همچون «پاسخ» به اشتقاق لغوی از همین مصدر صورت پذیرفته است.

حیدری، حاتمیان

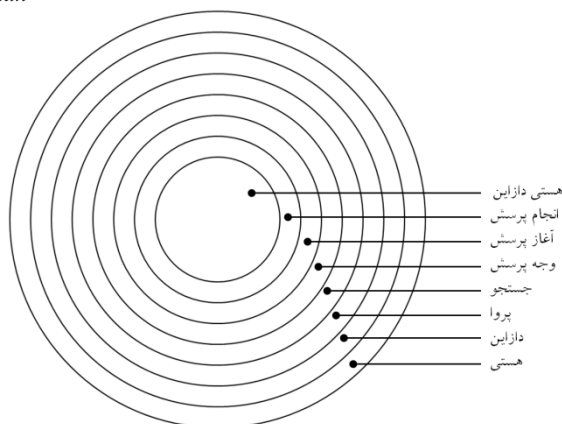
در «پرسش هستی» هستنده‌ای (چیزی از آن جهت که هست) هستنده دیگری را مرجع پرسش قرار می‌دهد تا آن‌چه از پیش با روشنایی کمتری می‌داند (هستی) با روشنایی بیشتری بیاید (هستی). حال آن‌که در این پرسش پرسنده و مرجع پرسش نیز یکی ست و سراسر این فرایند عبور هستی از مسیر روشنی بیشتر است؛ اما معنای این اصطلاح سردرگم‌کننده چیست؟
در طلب روشنایی بیشتر، باید برخی متون پیش از هستی و زمان در نسبت با چیستی «پرسش» مورد بررسی قرار گیرند.

ساختار پرسندگی در درس گفتارهای متقدم هیدگر

هیدگر در تلاش برای توصیف و تشریح پروژه مسئله‌محور هوسرل در سال ۱۹۲۳ و در قالب درس گفتار مقدمه‌ای بر پژوهش پدیدارشناسانه، دوازده بخش ساختاری را در هر پرسش مورد تحلیل قرار داده که سه مورد اول آن با ساختار پیشنهادی هستی و زمان منطبق است و موارد دیگر توضیح بیشتر این سه و روند ارتباط آن‌ها با مسئله هستند. در این درس گفتار که با عنوان مقدمه‌ای بر پژوهش پدیدارشناسی ارائه شده است، اجزای زیر در روند تحلیل پدیدارشناسانه پرسش مطرح می‌شود:
انجام پرسش^۱، آغاز پرسش^۲، وجه پرسش^۳، شیوه پرسندگی^۴، ارتباط پرسش با مسئله و شیوه هستی پرسش^۵، ارتباط میان آغاز و انجام پرسش^۶، روش بررسی پرسش^۷، ارتباط میان مسئله و تاریخ مسئله^۸، نگریستن پرسش به عنوان شیوه‌ای خاص از جستجو و این‌که پرسش پدیداری نظری نیست^۹، نگریستن جستجو به عنوان پروای دازاین^{۱۰} و پروا به عنوان یکی از امکانات هستی دازاین^{۱۱}.

1. Befragte
2. Gefragte
3. Hinsicht
4. das Wie des Fragens selbst
5. Wie so etwas wie eine Frage oder ein Problem begegnet
6. die Erörterung der möglichen Modifikationen der Momente, die in einer Frage bestimmend sind; die Unterschiede zwischen Befragtem und Gefragtem, Fragehinsicht und Frageweise
7. eine bestimmte Methode
8. der Zusammenhang zwischen Problem und Problemgeschichte-
9. Die Frage ist ein bestimmtes Suchen. Hier ist zu zeigen, daß «Frage» gar kein theoretisches Phänomen ist
10. Suchen als eine bestimmte Sorge des Daseins
11. die Sorge selbst als eine bestimmte Seinsmöglichkeit des Daseins
12. Heidegger, 2005: 53-4

Heydari, Hatamian

نمودار ۳- عناصر ساختاری پرسش هستی در نسبت با یکدیگر^۱

بحث هیدگر در تحلیل فرایند روشنی‌بخشی^۲ و نقش مسئله در تفکر هوسرل صورت می‌گیرد که آشکارا بازتابی از ایده‌های دکارتی هوسرل است. او (هیدگر) با ژرفا بخشیدن به بحث از ماهیت «مسئله»، فهم پرسش را بر درک چیستی مسئله مقدم می‌داند؛ به این ترتیب «مسئله نوعی پرسش است که آشکارا و به شیوه‌ای خاص مطرح شده. از این رو برای روشنی بخشیدن به ساختار مسئله باید پدیدار پرسش به دقت توصیف شود»^۳.

هیدگر در این گفتار پرسندگی اصیل را مستلزم به‌سوی پاسخ‌بودن^۴ یا «سومندی» به پاسخ می‌داند؛ سومندی ویژه‌ای که خود بر دو گونه است:

۱. تلاش برای ارائه پاسخ در قالب گزاره‌های معتبر. گزاره‌هایی که در پاسخگویی ناظر به حقایق معتبر یا نتایج هستند و در قالب علم و چارچوب تصور پیشین از «شیء» ارائه می‌شوند.

۲. سومندی خاص پرسش در جهت برقراری رابطه‌ای خاص با امر مورد پرسش. در این جا پاسخ نه گزاره‌هایی معتبر، بلکه خود پرسنده است.^۵

آنچه در تحلیل هیدگر پرسش را به مسئله تبدیل می‌کند، شیوه یافتن پاسخ است. در واقع «مسئله» آن «پرسشی» است که از پیش با وظیفه یافتن پاسخ طراحی شده و از همین طریق با دیگر پرسش‌ها

۱. گفتنی‌ست این طرح به معنای برقراری نوعی رابطه متافیزیکی و سلسله‌مراتبی میان اجزانیست و صرفاً درجه آشکارگی را نشان می‌دهد.

2. Klärung

3. Ibid: 53

4. Antworttendenz

5. Ibid: 55-6

متمایز است. اما این سومندی خاص در مسئله، سبب غفلت از «انجام پرسش»^۱ می‌شود و فرصتی برای پژوهش پیرامون ماهیت و خصوصیات هستی‌پرسش (و پرسنده آن) باقی نمی‌گذارد. در چارچوب مسئله، «انجام پرسش» بر مبنای پیش‌فرض‌های سنت علمی و به گونه‌ای خاص مورد توجه قرار می‌گیرد؛ چنان‌که بررسی تاریخ یک مسئله تنها بر اساس موضع خاص فلسفی ممکن است؛ حال آن‌که پژوهش پدیدارشناسانه و خالی از سوگیری، باید چستی «انجام پرسش» را بررسی کند و روش این بررسی را نیز نه از پیش معین، بلکه به‌عنوان بخشی از پژوهش پیش روی خود قرار دهد.

تحلیل درخشان هیدگر در نخستین حضور دانشگاهی او در ۱۹۱۹ در کنار این درس‌گفتار، دقیق‌ترین تلاش هیدگر جوان فرایبورگ، برای تدقیق و صورت‌بندی «پرسندگی» است. او درس‌گفتار زمستانی ۱۹۱۹ را تحت عنوان «ایده فلسفه و مسئله جهان‌بینی به ایده فلسفه به‌عنوان «دانش سرچشمه» (فلسفه اولی) اختصاص داده است؛ اما صرف‌نظر از این مضمون اصلی، توصیف هیدگر از چستی «ایده» و نحوه تعیین آن در بخش ابتدایی این متن، برای فهم ساختار غامض پرسندگی روشنی‌بخش است.

او در تحلیل اصطلاح «ایده»، به ریشه تاریخی کاربرد آن، یعنی تصویر تیره، نمود تاری یا فکری هنوز به‌تمامی آشکار نشده اشاره می‌کند و سپس با عبور از این معنای نخستین، به کاربرد کانتی واژه باز می‌گردد. از دید او «ایده» در معنای کانتی واجد جنبه‌ای سلبی است؛ «چیزی هست که ایده آن را ارائه نمی‌کند، .. محتوای [ایده] ایده است که در تمامیت متعین خود، با ویژگی‌های خاص نمایان نشده است»^۲. در تحلیل هیدگر با آن‌که «ایده» به‌تمامی آشکار نشده، اما صرفاً «به‌تمامی» آشکار نشده و چیزی بیش از تصویری محو و بدون چارچوب است. از دید او ظهور و افزوده شدن ویژگی‌های جدید در روند تحلیل «ایده» امری اتفاقی نیست، بلکه امکانی است کاملاً متعین. ایده گونه‌ای «تعیین‌پذیری متعین» است که محتوا در آن همواره «نامتعین» باقی می‌ماند، اما این عدم تعین، خود امری است که بر اساس امکانات روش‌شناسی و صورت‌تعیین‌پذیر، از پیش، متعین است.^۳

اگر این چشم‌انداز ابتدایی را در هیدگر ۱۹۱۹ پیش چشم داشته باشیم، ساختار صوری پرسش نیز نزد او آشکار خواهد شد. به این معنا که هر جست‌وجو در چارچوب پرسش، فرایندی است میان دو سوی «کم‌تر آشکار» و «بیشتر آشکار»؛ اما این آشکارگی بیشتر، امری است که از ابتدا در ایده به‌نحوه متعین حاضر است و روند روشنی‌بخشی را سمت‌وسو می‌بخشد.

1. Das Erfragte

2. Heidegger, 2000: 13

3. Ibid: 14

Heydari, Hatamian

برای فهم بهتر این مسئله باید به زمینهٔ متافیزیکی بحثی که هیدگر تأملات خود را با نقد آن آغاز کرده است به دقت توجه داشت. در تحلیل سنتی و الگوی علم‌شناسی کلاسیک، استعارهٔ تاریکی و روشنایی سیطره دارد. به این معنا که محقق با شماری از معلومات و شماری از مجهولات مواجه است و کار علم (در معنای عام آن) روشن ساختن مجهولات بر اساس معلومات است. این سیر به‌طور طبیعی راه را بر نظریهٔ مطابقت و نیز نقش سوژه به‌عنوان عامل حرکت از معلوم به مجهول می‌گشاید؛ اما در طرح پدیدارشناسانهٔ هیدگر، حالات میان معلوم و مجهول بی‌شمارند و ما نه با مسائلی روشن یا تاریک بلکه با طیفی از پرسش‌های خاکستری مواجه هستیم که صرفاً در فرآیند تحلیل روشن‌تر و روشن‌تر می‌شوند. به این معنا، تاریکی مطلقِ مجهول و روشنای کاملِ معلوم اساساً فریبی متافیزیکی است و باید از فرآیند تحلیل کنار گذارده شود.

بر این اساس، کنار گذاردن الگوی تاریک/روشن در علم به‌طور طبیعی منجر به طرح بحث از موضوع آن می‌شود. به راستی چیست عاملی که در گذار از خاکستری تیره به خاکستری روشن همواره ثابت باقی می‌ماند؟ این چرخش در کنار برخی عوامل دیگر منجر به تغییر دیگری در تحلیل هیدگر شده است که همانا کنار گذاردن «موضوع» یا «مسئله» و جلب توجه به پرسش است. به این معنا (در هستی و زمان) «هستی» موضوع یا مسئله‌ای برای پژوهش نیست و به هیچ عنوان با پاسخی تعریف‌گونه از آن مواجه نخواهیم بود، بلکه آنچه به‌صورت دائمی پیش روی ما قرار دارد «پرسش هستی» است و همین پرسش آرام‌آرام در طول صفحات رساله روشن‌تر می‌شود.

جایگزین ساختن مفهوم حقیقت (ἀλήθεια / آلفیا) و کنار گذاردن تلقی حقیقت به‌عنوان مطابقت نیز با همین رویکرد تازه هم‌نوا است. چنان‌که اگر در طرح پرسش‌ها، نه پاسخی بیرون از پرسش، بلکه پرسشی روشن‌تر بر جای می‌ماند، دیگر سخن گفتن از مطابقت «بیرون» و «درون» بی‌معنا خواهد بود. در واقع به‌لحاظ ساختار مفهومی می‌توان اصطلاحات کلیدی هیدگر متقدم از جمله تمایز هستی‌شناسانه، فهم عامیانه از هستی، پیش‌دادگی فهم، دازاین و ویژگی‌های هستی‌شناسانهٔ آن و روش پدیدارشناسی هرمنوتیک را به‌طور کامل بر اساس این ساختار بازشناسی کرد.

بدین‌گونه روشن می‌شود که صورت‌بندی پرسش روندی است صوری میان دو سوی درهم‌تنیده‌ای که در زبان روزمره پرسش و پاسخ نامیده می‌شود و هیدگر در هستی و زمان و برخی درس‌گفتارهای پیش از آن، با عنوان آغاز و انجام پرسش از آن‌ها یاد کرده است. او با گذر کردن از پروردهٔ «مسئله‌محور» هوسرل، به تشریح تفاوت میان مسئله و پرسش و ریشه داشتن اولی در دومی می‌پردازد و عناصر دوازده‌گانه‌ای را برای پرسش برمی‌شمرد که سه مورد از آن‌ها در بند دوم هستی و زمان و صورت‌بندی «پرسش هستی» مورد اشاره قرار گرفته‌اند. در واقع «پرسش» عنصر مقوم انسان در

حیدری، حاتمیان

دیدگاه هیدگر متقدم است و معنایی فراتر از عبارات کلامی و ذهنی دارد. او پرسش را معنایی وجودی بخشیده و به‌طور پیوسته در آثار دوران ابتدایی خویش از این ایده یاری می‌گیرد.

جستجوی محال در پی هستی پرسش

هیدگر با اشاره به دوران جوانی خود از واقعه‌ای یاد می‌کند که در آن کنراد گرویر اسقف فرایبورگی و هم‌روستایی او، نسخه‌ای از کتاب برنتانو با عنوان در باب معانی چندگانه هستی نزد ارسطو را به طلبه جوان داد و بدین‌گونه اخگر «پرسش هستی» را به ذهن هیدگر افکند. بدین‌گونه آشکار است که فیلسوف می‌خواهد حرکت فکری و آغازگاه تفکرش با کتاب برنتانو و مفاهیم ارسطویی نگرینسته شود. برنتانو در این کتاب می‌کوشد مسئله کلاسیک ارسطو در باب معنای هستی را پاسخ گوید. او توضیح می‌دهد که در تحلیل ارسطو، هستی به‌عنوان نخستین داده و کلی‌ترین امور، بنیادین‌ترین پرسشی‌ست که باید موضوع پژوهش فیلسوفان قرار گیرد. ارسطو فلسفه را به‌عنوان دانش مطالعه «هستی چونان هستی» تعریف می‌کند؛ دانشی که بناست اصول علوم بر پایه یافته‌های آن استوار شوند. در قلمرو زبان نیز هستی انتزاعی‌ترین واژه است و به همین جهت، پیوسته در معرض بدفهمی‌ست. در نتیجه با نظر به دیدگاه ارسطویی، این یگانه‌پرسش پاسخ‌های گوناگونی خواهد یافت.

بر این اساس، هیدگر از برنتانو (و ارسطو) آموخت که فیلسوف باید پرسشی یگانه را پیش روی نهاد که همانا «پرسش هستی» است؛ بنیادین‌ترین پرسشی که نوع انسان قادر به پرسیدن آن است. اما هم‌دلی آشکار و نهان هیدگر با ارسطو به همین ملاحظات مقدماتی و تأمل در مبانی محدود می‌ماند. او در فرایند تحلیل این پرسش تمام کوشش خود را معطوف به بازگویی آن می‌کند و ارسطو را نه تنها در پاسخ‌گویی، بلکه حتی در طرح درست و دقیق «پرسش هستی» نیز ناکام می‌داند. به این ترتیب، تحلیل فیلسوف یونانی در نگاه هیدگر عامل کشف‌ناشده باقی ماندن معنای هستی‌ست. حال باید پرسید که با پذیرش نقد هیدگر، آیا خود او این معنا را یافته و با بیانی دقیق و فهم‌پذیر از میان نوشته‌ها و گفته‌های خود در اختیار خوانندگان نهاده است؟

اگر این مسئله به متون نخستین، هستی و زمان و متون پسین فیلسوف عرضه شود، حاصل چندان امیدوارکننده نخواهد بود. نخستین نشانه این یأس نیز در گفته‌های خود او یافتنی‌ست. هیدگر در بخش دوم از بند پنجم هستی و زمان با اشاره به هدف رساله و طرح زمان‌مندی به‌عنوان افق تمام‌انواع فهم هستی، فیلسوفان پیشین را به نقد می‌کشد، هستی را در افق زمان‌مندی با تحلیل آگریستانس انسان مرتبط می‌سازد و پرسش از معنای هستی را بنا بر این تحلیل صورت‌بندی می‌کند. از دید او هستی بی‌توجه به زمان در دسترس انسان نیست و از این رو پاسخ «پرسش هستی» به هیچ روی چارچوب

Heydari, Hatamian

گزاره‌ای نخواهد داشت.^۱

در این جا بیان هیدگر که نمونه‌های دیگری نیز در متون او دارد و با جهت‌گیری کلی هستی‌شناسی بنیادین هم‌سو است، نخستین دیوار غیرقابل نفوذ را پیش روی پژوهش قرار می‌دهد. به راستی سخن هیدگر و «پرسش هستی» به چه معناست اگر در قالب گزاره قابل بیان نباشد؟ می‌توان از توضیح و شرح بیشتر مسئله راه‌حلی موقت برای این مسئله یافت و نتیجه گرفت که پاسخ به این پرسش، نه گزاره‌ای کامل و متداول، بلکه در واقع اشارتی‌ست به چگونگی آغاز پژوهش هستی‌شناسی. به بیان دیگر چنین پاسخی صرفاً می‌آموزد که چگونه باید این پرسش را به درستی پرسید و راهی‌ست برای روشنی‌بخشی به پرسش بنیادین هستی‌شناسی؛ راهی که باید آن را جست و پیروی کرد.

اما دشواری‌ها به گزاره‌ای نبودن پاسخ محدود نمی‌ماند. شکی نیست که پرسش‌های فلسفی جملگی مبهم و تودرتو هستند و روشن‌سازی ابتدایی، پیش از پاسخ به آن‌ها ضروری‌ست. از این رو می‌توان به نوعی با ماهیت ناگزاره‌ای پاسخ به پرسش هستی کنار آمد و آن را اشاره‌ای به چارچوب روش‌شناختی در پژوهش دانست. اما آنچه در گام بعد دیواری بلندتر پیش روی پژوهش‌گر قرار می‌دهد، تأکید صریح هیدگر بر ناممکن بودن یافتن چنین پاسخی‌ست. این دیدگاه او از زمان انتشار هستی و زمان رفته‌رفته رنگ و بوی جدی‌تری می‌یابد و امکان پاسخ‌گویی با صراحت بیشتری نفی می‌شود. چنان‌که در تحلیل مفهوم گلاسنهایت (وارستگی)، هیدگر تفکر راست و درست را شیوه‌ای می‌خواند که در آن باید هیچ نکرد و در انتظار نشست. او سال‌ها پیش از طرح این مفهوم نیز در مقدمه‌ای بر *متافیزیک* و بخش پایانی آن اشاره می‌کند که در دامنه تأمل فلسفی، هستی و زمان نه یک کتاب بلکه چیزی‌ست اختصاص یافته به ما که صرفاً می‌توانیم آن را در پرسندگی بشناسیم. بدین‌گونه توانایی برای پرسیدن همانا توانایی برای انتظار است؛ «انتظاری به درازای دوران زندگی».

در نگاه هیدگر، به ویژه هیدگر پسین، تفکر گونه خاصی از پرسندگی یا طرح پرسش هستی‌ست و پرسیدن هستی نیز گونه خاصی از صبر و انتظار. از این رو پرسش هستی نه پرسشی معطوف به پاسخ بلکه پرسشی‌ست برای درست طرح شدن؛ آن هم با سکوت، صبر و انتظار. بدین‌گونه است که می‌توان بیان فیلسوف را درک کرد که پرسیدن را «پارسایی اندیشه» می‌خواند.

اما آیا این رویکرد می‌تواند امری دسترس‌پذیر را پیش چشم بگذارد و روشن‌سازی پرسش هستی را در همین دامنه محدود با موفقیت همراه سازد؟ پاسخ هیدگر در این سطح نیز همچنان منفی‌ست و بدین‌گونه سومین دیوار در برابر خوانندگان متون هیدگر هویدا می‌گردد. هیدگر در آثار دوران پسین، خود را در ارائه چنین روشن‌سازی‌ای ناتوان خوانده و بلکه امکان این کار را از پایه نفی کرده است.

۱. هیدگر، ۱۳۸۹: ۲۷

حیدری، حاتمیان

هیدگر در مقدمه‌ای که در سال ۱۹۴۹ بر درس گفتار متافیزیک چیست؟ نوشت، پس از چند دهه تلاش همچنان فهم مطلوب پرسش را دور از دسترس می‌داند و این امر را نه به دلیل ناتوانی تحلیلی، بلکه برآمده از ماهیت دسترس‌ناپذیر «پرسش هستی» ارزیابی می‌کند. از دید او ترک شدن ما توسط هستی، امکان فهم پرسش هستی را از میان برده است. دو دهه بعد و در سال ۱۹۶۹ نیز هیدگر در تنها گفتگوی تصویری خود، بار دیگر به فهم‌ناشدگی پرسش اشاره کرده است. او تأکید می‌کند که هستی خود را پنهان ساخته و از زمانه ما رخت بر بسته است و از این رو پرسشی که در هستی و زمان در پی طرح و برآوردن آن بود، عملاً همچنان خارج از دایره فهم انسان باقی مانده است.

نتیجه‌گیری

اگر به دوران دراز اندیشه‌ورزی هیدگر بنگریم، چنان‌که خود نیز در راه من به سوی پدیدارشناسی اشاره کرده است، او نگاه ارسطویی درباره محوریت پرسش هستی را می‌پذیرد و در عین حال، پاسخ ارسطویی را قانع‌کننده نمی‌یابد. انتظار آن است که دوباره پرسشی هیدگر به پاسخی نوین بینجامد، اما در عمل چنین نیست؛ هیدگر ابتدا هدف اصلی پرسش را آشکارسازی و ابهام‌زدایی و نه پاسخ‌گویی می‌خواند، در سطح دوم امکان پاسخ‌گویی را از اساس نفی می‌کند و در نهایت با اشاره به فهم‌ناشدگی پرسش هستی، عدم امکان فهم آن را پیش می‌نهد. این رویکرد محال‌اندیش اما بیش از آن‌که به توانایی فلسفه در پاسخ به این پرسش مرتبط باشد، بر چیستی خاص «پرسش» در دیدگاه او استوار است.

بر اساس تحلیل پژوهش حاضر، هیدگر در ادامه سنت پر دامنه فلسفه، پرسش و پرسندگی را عامل مقوم این دامنه دانایی بشری می‌داند. با این حال فراتر از نظرگاه پیشینیان، پرسش را اساس هستی انسان به شمار می‌آورد و ساختار پرسندگی را با نظر به همین دگرگونی بازتعریف می‌کند. بدین گونه که از دید او، صورت‌بندی پرسش روندیست صوری میان دو سوی درهم‌تنیده‌ای که در زبان روزمره پرسش و پاسخ نامیده می‌شود و هیدگر در هستی و زمان و برخی درس‌گفتارهای پیش از آن، با عناوین آغاز و انجام پرسش از آن‌ها یاد کرده است. او با گذر کردن از پروژه «مسئله‌محور» هوسرل، به تشریح تفاوت میان مسئله و پرسش و ریشه داشتن اولی در دومی می‌پردازد و عناصر پرسش را به لحاظ صوری برمی‌شمرد. به این طریق «پرسش» عنصر مقوم انسان در دیدگاه هیدگر متقدم است و معنایی فراتر از عبارات کلامی و ذهنی می‌یابد. معنا و کارکردی که از اساس با هستی آدمی و حالات و اگر بیست‌سیال‌های او پیوسته است.

منابع

- افلاطون (۱۳۸۴)، منون، در مجموعه آثار (جلد دوم)، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۴.
- دکارت، رنه (۱۳۸۱)، تأملات در فلسفه اولی، (ا. احمدی، مترجم)، تهران: سمت، ۱۳۸۱.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲)، سنجش خرد ناب، (م.ش. ادیب سلطانی، مترجم)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- هیدگر، مارتین (۱۳۸۹)، هستی و زمان، (ع. رشیدیان، مترجم)، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.
- Blok, V. (2015), *Heidegger and Derrida on the Nature of Questioning: Towards the Rehabilitation of Questioning in Contemporary Philosophy*, The Journal of the British Society for Phenomenology, 46:4, 307-322, 2015.
- Boudier, C.S. (1983), *Husserl and the Logic of Questions*, In: Tymieniecka AT. (eds) *The Phenomenology of Man and of the Human Condition*. *Analecta Husserliana* (The Yearbook of Phenomenological Research), vol 14, 1983.
- Dahlstrom, D. O. (2013), *The Heidegger Dictionary*, Bloomsbury Academic, 2013.
- Heidegger, M. (1999), *Ontology - The Hermeneutics of Facticity*, Indiana: Indiana University Press, 1999.
- Heidegger, M. (2000), *Introduction to Metaphysics*, (G. F. Polt, Trans.) New Haven & London: Yale University Press, 2000.
- Heidegger, M. (2000), *The Idea of Philosophy and the Problem of World-view*, New York: The Athlone Press, 2000.
- Heidegger, M. (2005), *Introduction to Phenomenological Research.*, trans. Daniel Dahlstrom, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press, 2005.
- Hubick, Joel (2018), *Heretical Hindsight: Patočka's Phenomenology as Questioning Philosophy*, Journal of the British Society for Phenomenology - 49 (1):36-54, 2018.
- Zillober, K. (n.d.), *Frage*, In J. Ritter, *Historisches Wörterbuch der Philosophie*.